

اجاب در یوم اول و دوم محرم مراسم عید ولادت اعلی و ابی را کما فیضی مطبق مجری داشتند
 و مردم شبیه جاهل مقیم عراق خصوصاً طایفه ای معروض دنا و نشان چنان پنداشتند که قصد این
 طائفه توهمین بر اسم عراقی مرسومه امان است لذا شورش کردند فتنه نمودند و افاضه سید
 خود از عراق بایران گریخت و از ناره فساد بیرون ماند و در بلاد ایران پی در پی سفر نموده
 بین اجاب با احترام تمام زیسته و در نهایت احتیاط تبلیغ کرد در سال ۱۲۹۰ در شیراز بود و دعا
 برای حفظ و صون که از قلم ابی صدر دریافت نموده با حاد این طائفه داد که فرز خود نمایند
 و برای هر نسخه یک اشرفی طلا گرفت و افراد اجاب برای سیادت سابقه و حرمانت بدعا
 لاحقش از او دعا گرفته تبرک و استشفاء و وصول بخواج متوجه را اقتضا نمودند و طبق
 اسم الله الهمدی که در الواح صادره ابی بوی خطاب شد معروف و بنوع مذکور محل توجه
 و احترام بود و بسال ۱۲۹۹ در عکا بمحض ابی شرف بوده مأمور سیر و سفر در ایران گشت
 و در آخر شهر و کجته وارد طهران شد و فتنه شهیره که در بخش سابق شرح دادیم بر خاست و در
 ۲۱ ربیع الاول سال بعد دستگیر و حبس شد که او را با بیت پنج تن دیگر از اجاب بستم
 انبارشاهی انداختند و بعد از دو یا سه روز دیگر نه نفر همزمان علیعلیان شهید ما هم فرود
 ماند رانی را نیز از انبار کامران میزبانان سلطنته بیرون آورده در انبارشاهی حبس نمودند
 و بالاخره افاضه سید مهدی در دوازدهم شهر صفر سال ۱۳۰۲ مستخلص گردید با رض مقصود و
 زیارت محض ابی شتافت و بعد نیز سفر در بلاد ایران نمود و برای مراجعت احتیاط
 خود را بنام برادرزاده محترم دولت مند متوفایش سید علی اکبر نامید و بعد از غروب شمس جمال
 ابی

ایسی از طراز اول مبلغین معین و مخیرین بوده چنانکه در بخش لاجی مبارک اظہار موفقت و دست
 بہ حضرت غصن عظیم نمود و بر زوساء نقض عہد و بیاق زد و اعتراض نوشته در بلاد ایران مباد
 کرد و در ہنگام بنا، شرق الادکار عشق آباد با اجناسادت و موفقت کرده در دوش سنک و
 حمل کرد و بسال ۱۳۲۲ با حاجی بزرگ محمود افغان از عشق آباد بعکا وارد شد و حضرت عبدالہانہ
 ملاحظت فرمودہ کمر اخذات سابقہ اش یاد کردند ولی چون طمع داشت کہ حضرت عبدالہانہ
 اصغر بات کربات منورہ خانم را باز در واج پیرش و ہر روز پیرش لایتی و صالح بود و کہ
 فاضلہ ہمسرخان بنیم باقل میشد و مقصود سید معجب جاہل حاصل نباید و دست بزد است
 تا نوید گشتہ بنای موفقت و موفقت با مخالفین و ناقضین گذاشت و چندی با وی نصیحت
 و ملاحظت فرمودند و او خود را کسی نہ شستہ بیشتر متحر کردید تا بالاخرہ در سال ۱۳۲۷ پس
 آنکہ ہفدہ سال در صف موفقتین بودہ در تیر و تخریرات خود مخالفین ناقضین رد ہی گشت
 در صف نقض قرار گرفت و با اولادش از ناقضین شمرده گشت و در اسن اینطا لفظ مذہوم
 شد تا سال ۱۳۳۹ در اطراف قصر ہجی عکا با ناقضین در عایت حمل و تجارت بسر برد
 بسال مذکور در گذشت و بنام وی الواح کثیرہ از قلم ایسی و ہم از حضرت عبدالہانہ صدر با
 و این بیانات در بعضی از الواح ایسی از ادبہ مستور است ثم الفطع عن نفسك
 وعن مسواک ثم عن نفوس المشرکین فانظر بطرف البداء الی آدم الاولی
 ثم من بعد الی ان یصل الی علی بن ابی طالب علیہ السلام و در جافا
 عن مشرف الی امریکباب و صفحہ ولوح عظیم و او توائل واحد منهم علی بن ابی طالب

لهم وهذا من فضلنا عليهم ان انتم من العارفين وكنتم بتقوى سالوات ربكم
 وبشروا الناس برضوان الله المهيمن العزيز العبد واخرجوا الناس من الظلمات الى النور
 وبشروهم بلقاء الله كما انتم قوام في صحف الاولين حتى اذا بلغ الامر الى وجهه الكريم
 المقدس المتعالي المنير اذا احتجب نفسه في الف حجاب لئلا يعرفه من احد بعد
 كان يقول عليه الآيات من كل الجهات وما احصوها احد الا الله ربك ورب العالمين
 فلما تم مبعث السرا اذا اظهرنا عن خلف الف حجاب من النور نوراً من انوار وجهه
 الغلام اقل من هم الابرة اذا انصرفت اهل ملا العالمين ثم سجدت بوجهه الكريم
 الى قوله الكريم وركبنا السفينة باسمنا ثم لجرنا على البحر باسمي العزيز المصطفى
 وحفظناه بقدره من غنما وحفظنا الذين ركبوها الي الان وصلوا الي ايامنا
 في مدينة القاشمها اسمها بينكم ان انتم من العالمين وكنائنها اربعة اشهر متوا
 بما رثتم في الراح عز حفظ وفي تلك الشهور اداونا احد من الذين هم كانوا فيها
 الا من اعلمهم ولا من اسلمهم وكان الله على الله شاهد وعليم وما رجعنا الي
 وما ترجعنا الي نفس طهارا السلطنة الله وامره وابلغا لقدرة الله وهيمته
 الي ان دخلنا في هذا السجن البعيد الخ ودر لحي دگر در جواب عريضة شمس كاشاني
 از سرت نقوش واز رور و تو بهن ببيت عظيم در نهدا نموده حين مسطور است
 وانك انت لا تخزن عن سيئ وعاود عليك بعد فاصبر ثم اصبر ولا تكن
 من المضطربين كلما سرفا منك ما كان الا من تضادف الملك وينبغي لمن سرفا

وانك

۷۹۷

وَالَّذِي أَنْتَ كُنْتُمْ فِيهِ كَذِبًا ۖ وَأَلَّا تَكُونَ مِنَ الْكٰفِرِينَ
 وَبِذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ۖ فَاسْئَلِ اللَّهَ بِانِزْلَانِ مَا نَفَعَكَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كُنَّ
 وَلَنْ يَجْعَلَ لِكَلِمَةٍ مِنْهُ تَوْكِيدًا وَلَنْ يَجْعَلَ لِكَلِمَةٍ مِنْهُ تَوْكِيدًا
 ثُمَّ أَعْلَمْنَا أَنَّ هَذَا لَيْسَ أَوْلَىٰ مِنْ نَزْلِ عَلَيْنَا ۖ وَفَدَّرْنَا مِنْ قَبْلِ مَا أَلْقَيْتَ
 الظَّالِمِينَ وَسَيُنزَلُ عَلَيْهِمَا مِنَ الذَّلَالِ مَا يَجْرِي عَنْهُمَا مِمَّا كَلَّمَكَ
 اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمَا ۚ وَمَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِمَا مِنْ آيَاتِنَا إِلَّا لِيُحْزِنَهُمَا ۚ

و دیگر از معارف متقدمین ملا احمد می خواند کی تا فی مشهور تقدس و تقوی بود چنانکه حضرت
 سفر از یزد زیارت مشهور رضا و شاه قبر که عراق عرب رفت و در ایامیکه صحبت حضرت مشرف
 اعظم از شیراز برخواست بختی برآمد و با برخی از مومنین مکالمه کرد و ایمان یافته متبلیغ پرداخت
 و در وطن نشر امر بدیع نموده عده را اتمدی ساخت و در سنین اشراق اهل عراق بعنوان
 زیارت با قافله زوار یزدی عازم گشت و در بغداد از امان جدا شده خود را بکلیان شاطر
 رضا اردکانی رساند و بواسطه او بمحضراهی و فود حاصل کرد و کام جان و دل یافت و بصدر
 لوحی منبع مفتوح گردید و حسب الامر یزد برگشت و با جهانی شادمانی بنجویدک وارد شد
 و زوار مذکور بعد از مرحبت یزد شهرت دادند که ملا احمدی در بغداد مانده بکر ملا رفت و در
 قبیل نزد امامی بنام بابی مشهور شده مورد تقرض و جور و بیفای امالی و با انحض حکمرانان
 گردیده از دخول در کربانه عمومی ممنوع گشت و چنانکه حاکم و ضابطه جدید میشدند او را بدین نام
 دستگیر کرده حبس نمودند چوب میزدند و هر چه میگرفتند و در سال ۱۳۰۰ حاجی ابوالحسن امین

اردکانی

اردکانی دیر بود و از طریق خویدک بکرمان میرفت و در بوم قدیمه مذکوره میمان تا آمد
 شده عازم کرمان گشت و اخیر بسمع ابراهیم خلیلیان حکمران یزد رسیده نامور درستان
 آخوند را نیز دکشیدند و مانده امالی خویدک در محضر حکمران حاضر شده چنین اظهار داشت
 چون حاجی ابو الحسن از روسا ریایه مبالغی کثیر از نفقه برای بابیان خویدک آورد باید حق
 حکومت را نیز بدی و ملا احمدی هر قدر تمین و تاکید نمود که این احوال از منقیرات است
 و حاجی فقط بکین از خدام امراهی است و از راه در احوال نیز چیزی ندانست در سمع طمع حاکم
 نشست و سه روز آخوند را توقیف کرد و بالاخره مبلغ سی و سه تومان گرفته را کرد و در
 سال ۱۳۰۶ هنگامی که آقا میرزا علی محمد و قادیان بود بعزم ملاقات ملا احمدی و اجاب
 بخویدک رفت یکماه در خانه ملا احمدی ماند و اجتماعاتی پر شور انعقاد یافت و خبر در
 شهر شهرت یافت و ملا نازد حاجی معذل سلطنت حکمران رفته سعادت کردند و او نامور
 چند بخویدک در سنند و قارا از خانه ملا احمدی شهر بزد و نیز حاجی عبدالرحیم قادر ملا احمدی
 تبلیغ کرد و او پس از تحمل جور و جفای بسیار مهاجرت بجاکان نمود و عائله اش چهار تنگدستی
 و شفقت ماندند و ملا احمدی بشهر رفته اما از بخویدک برده چندی همانی و پذیرائی نمود و آنکه
 ایشان را روانه نکام نمود و امثال اقدامات و امور مذکوره موجب شد که جمعی از امالی خویدک
 بشهر نزد میرزا سید محمد مدرس رفته از آخوند شکایت کردند و او حکم قتل ویرا نوشت
 و مردم او را از دخول حمام عمومی منع کردند و حمامی چون بادی دوست بود شبها و بر انکام
 راه مبداد و او در عین بلیات و خطرات مذکوره منجذ تر شد و جمیع کثیر را تبلیغ نمود و با

در زمستان سال ۱۳۰۸ هجری که در بخش سابق نیکاشینم در سن شصت و یک سالگی با شش نوزاد بزرگ
 در نزد بهرناوت رسید و غیر از شاه پسر بهمان نوزاد حاجی محمد ابو امام (حاجی شیخ)
 بن حاجی عبدالرسول تاجر معروف شیرازی حاصل ساکن در بزرگ که از آنجا حاجی سید
 افغان بن حاجی میر حسن خالی صغر حضرت اعلی بود و پس از تکمیل علوم ابدیه نزد آقا میرزا
 محمد تقی از مجتهدین صنف اول نیز تحصیل فرمود و اصول خود و فقه بوی اجازت آموخت و داده بگفت
 کمال ثقه که با او داشت در بخش بنام پستاده افتد کرده تا در جای آورد ولی حاجی
 معاش از طریق طایفی را قبول نکرده تجارت که پیشه پدرش بود برداشته تا بحری مشرف
 بحکم و تقوی و جهاد و ثروت گشت و بسال ۱۷۸۰ در اثر نقص و تقصیر اقبال و انانیت
 آورد و مشغول گردید به تبلیغ بر خاست و در سال ۱۷۸۳ بشیر از رفته تحت خیر امر به
 نهاد و با وفور دانش و قوت ایمان و شدت تاثیر حسن تعمیرش آفاق سید محمد حسین آقا
 بزرگ ابراهیم افغان را هندی ساخت و عده کثیر را بشاره این فقه میفرزد و نهضتی در شیراز
 تولید نمود و همجه و قال و قیل در مالی افتاده نزدیک بدان بود که شورش و فتنه بر پا شود

~~حاجی شیخ~~

بدر...

استاد اگر مهارت سید زیدی در بیان کیفیت شهادت جنین زوت باشد که در دفتر جلال الدوله نفوس سجده حاضر
 بنامه و چهار نفر از وی صنف پرده جاس نشد و جلال الدوله از هر یک سوال میفرموده و اقرار میباید نمودن آنها را از
 ایشان میگزیند و علی و خلف پرده اقرار ایشان را استماع نموده قوامی قتل ایشان را از روی یقین میداند جلال
 الدوله از جناب حاجی سوال میباید که فاضل تو هم باید استی میفرمایید چاه سال است میگویند تعمیر میباید این حضرت
 اقرار میباید تو را میکنند میفرمایند آرزوی سوای این ندارم همه وقت از خدا خواسته ام که این رئیس سید خود را
 در سبیل الله بخون جناب نمایم میفرمایید حدیث را با ش میخوانند میفرمایم مصداق احادیث الله در حق
 میفرمود

لاجرم نیز برگشت و قیام نبشر هدایت کرد و حاجی میرزا حسنعلی و حاجی میرزا سید حسن افغان کبیر
 و ابنای ایشانرا امتدی ساخت و اعمال و احوالش شہرت یافت و آقا میرزا محمد تقی فرزند مذکور دیر
 طلبیدہ جو یای احوال گشت و او بنوع نقل قول مطالب مسائل بدیعه القا نمود و مجلسی مکرر
 و مناظرہ متوالی شد و مجتہد عراضانی چند اظہار داشتہ احتیاج خویش را بمطالعہ کتب آثار بمیان
 آورد و بدین بہانہ آنچه از کتب نقیضہ نزد حاجی نشان داشت گرفت و در مجمع پر جمعیت روضہ
 خوانی امر تبلیغ طرف چاشنی نمود و حکم تکفیر و بہائیت تشہیر کرد و باتنی دیگر از مجتہدین فتویٰ قتل

میشود و من از اولیاء اہل محبوب ہم شدہ چنانکہ در حدیث قدسی وارد شدہ یقتلون و یحرقون الہ آخر الحدیث اولیائک اولیائک
 برای این ہم حاضر بودہ اندش ہزارہ میگوید ہر برای تو انکار چنانکہ منفرامہ از خوف تلف شدن جان انکار
 چنانکہ باید ہستند و درین شہادت مرجع ہر ذی زمین جالس نشود کار و بجز مبارکش کہ میشنند از خود دوست
 خود را گناہ داشتہ زیر گردن و خونبار بر صورت و ریش مبارک ممالہ و حمد و شکر آہی را بجا میآورد بعد از صعود روح
 پر فوج نقیضہ بر آن جسہ مبارک بختہ آتش یزیدند تا آن منجود کہ ام قیر من خیر شعور از انبیا مہلف طلب شدہ
 در ایام ہدایت ہر نہ نماندہ و آنکہ در قرآن مجید مذکور است قالوا انہ عمدہ لہینا ان لا تو من برسول الحق
 یا قیام یقرآن تا کلمہ انما الہ اخر بقول شخصی از محبوبین میگوید کہ بخت تقصیری در حسین
 کہ این حضرات بایہ را در مجلس نمودند و چند روزی با ایشان ہم زنجیر بودم تا یوم آخر کہ فردای آن حضرت را
 شہید نمودند آن شب آخر چون فرار شدہ بود کہ مرا ہم از حبس ببردن برودہ چوب بزنند و نسق نمایند بسیار
 عالم بر ایشان و شوش بود در این شب آن پیر مرد با رفقای خود صحبت مینمود و اظہار سرور و بشارت مینمود
 کہ رفقا منزل نزدیک شدہ و بدین چند قدم مبادستی نمایند و ہمہ اظہار بشارت و سرور مینمودند حال
 از ایشان دیدم کہ مصیبت و خیالات خود را فراموش نمودم ستن جناب علامہ سید شہید از مشاہد
 متجاوز بودہ اخلاق و صفات حمیدہ ایشان زیادہ از وصف و تعریف است اقل ذکر تعجب است ایشان
 شرف شدہ ام

نوشته و لاجرم حاجی دیگر نتوانست در نزد آقا مت نماید و بنظر اسی در نکاشتمانه در کن زیارت نمود
 آنگاه بمبئی رفته بماند و از مجتهد مذکور مطالبه کتب خود می کرد و او نه کتب ذمه قیمت داد و حاجی
 تقضیل مکالمات و اعتراضات مجتهد را بنظر اسی نوشت و لوح شهبیر فل آیات تزلزل
 که این جمله در آن مسطور خال ابن الجنه والناد فل الا اولی لفانی و الاخری لفضیک
 با ایها المشرك المراب صد دریافت و نسخه نزد مجتهد ارسال نمود و بعضی دعواتش احقر
 ایجات باقی ماند و حاجی تقریباً باره سال در بمبئی تجارت و بهم خدمات در سبیل این امر مشغول
 و ثروت خلیفه بنید و خت آنگاه عودت بیز کرد و با مراعات حکمت و احتیاط بزیست ناستن
 قریب بهشتاد بار باقی انتقال یافت و نامش در الواح آئینه حاجی مبلغ مسطور است
 دیگر میرزا احمد نوه عبد الرضا خان پیشکار محمد علی میرزا بن فتحعلی شاه حکمران که سر رافضی
 چند می بادوات مقادمت و مخالفت کرده عاقبت مقبوض و مقتول گشته جوانی بنجد
 بپیر سلوک بوده در لباس اهل طریقت درآمده در ویشانه از بزرگم مسافرت بنجد نموده
 سالی چند بپیر و ریاضت پرداخت آنگاه عودت بیز کرد و از آنجا بکاشان رفته از درواج نموده
 آقامت گیرند و پس از ارتقاغ نزد حضرت بشر اعظم مصلطش و نجفش بود و استیجاب
 او را بشهد نزد ملا عبد الخالق بزیدی و همون گردید و چون بد آنجا شتمانه طاعات کرد ملا عبد
 الخالق که امامت و جماعت داشت با کمال احتیاط و با بلاغات اخوند ملا صادق محمدی
 رساند تا مؤمن شده بکاشان برگشت و با حاجی میرزا جانی و سایر دهمراز کرد و در خانه
 شرف زیارت حضرت باب اعظم رسید و بعد که عده مؤمنین فرزند گشت و طبابت و
 تمهات

نقرضات بی ادبی وارد گردید و اینگونه مردم بخانه اش نیخته برزند و بچینند و او خود نمکند
 و مصون ماند و چهل شبانه روز بدین طریق گذراند و خود را در طله هلاک بردن کشاند و بوی
 انوار جمال اهی که از اقیانوس عراق اسراف و همت در بغداد ۱۲۷۴ شتافته مجاورت دور محضر مبارک
 نقرت یافت و در آنجا دشت که همسرش از کاشان که از یکدیگر تفتیه میکردند نیز باقی بوده
 در بغداد نیز بشغل شعر باقی مشغول گردید و از ولایت کاشان جمال اهی گشت و بمیوه نامرکب اهی
 مهاجرت فرمودند و بعد از آنجا از دو سال بغیر زیارت آورند تا اسلامبول رفت و در آنجا کو
 مصدر بنده در قه پفر دوس که حاوی ابر قلیع و شیر بود رسید و لاجرم بهجت از آنجا
 برگشت و به لباس درویشی بانجام و طبعه پرداخت و به طهران و خراسان سفر کرد و بشیر طهر
 بظهور نمود و در فروغ عالمی از محمد باوی شدت و غلظت کرد و زود و زودش را شکستند و
 اندکی بعد مراجعه بیان در ک حقیقت کردند و پورش بستند و ایمان آوردند انگاه بقصد بغداد
 سفری طهران آمد و در کاشان بعضی از ملاها تحریک کرده و بر ابدست همان صفت سپاهی داد
 که نیک نظرت بود و او را راکرده در بین طریق برخی از آحاد عشایر که باقی بودند از روی پذیرایی
 نمودند و در کرمانشاهان مریض شده بغداد نتوانست برود و بسردستان فارس بیت
 سنه مقیم شد و در قه سال ۱۳۱۹ شمیر زرقه آنجا نیز آفتاب صلاح بنیدند و چهار سال
 در هیچ بماند انگاه ره کاشان پیش گرفت و بالأخره به طهران آمد و عاقبت در قزوین در کعبه
 ساکنی بسال هزار و شصت و بیت جبری قمری وفات یافت دیگر حاجی ملا
 ابراهیم بن ملا حسن سنه گو در مسجد جمعه و مسجد ریخت و محترم و مکرم نزد ملا و ملا

امالی بود و در سن متجاوز از شصت مؤمن و منجذب با امر ایهی گردیده تمام همت تبلیغ نمود و جمعی
 کثیر را هندی ساخت و بنام بابی مشهور گشت و برخی از علما و بزرگان کثیر کرده فتوی قتل دادند
 و در محرم سال ۱۳۰۷ حسب تحریک بعضی از علما جمعی از اشرار و بزرگان در میان انبوه مسلمانان
 بسی زدند و توپین و تخیر کردند تا آنکه فتنه سال ۱۳۰۸ بر خاست و او در وقت بوده بعضی را
 تبلیغ کرد آنگاه بمنش در فتنه تبلیغ پرداخت و برخی از علما احوال ایمانیه و اقدامات فتنه
 نزد حکمران شاهزاده جلال الدوله سعایت کردند تا مدتی بعد از واقعه شهیدان عصر دهم شوال
 از سال مذکور سرگماشتگان خود را که شدید العداوة با اهل بهابوده با همه غلام و سوار تعقیب
 و منشا فرستاد و در غاری که پنهان بود بسته بنشاند آوردند و نامور مذکور بضر بگردد و
 بر از خون نمود و چوب بسیار زده بشهر کشیدند و حاجی با جلال الدوله با قوت قوی روح
 تحکم در اثبات امر ایهی کرد و شاهزاده و بزرگان منزلی مخصوص گنجه داشت و زوجه آن پسر مظلوم
 نزد افغان و بهائیان شتافته سعی در استخلاص کرد و بسته تن از اردو پائیان که یکی
 مدیر تجارتخانه جدید التاسیس و دیگر هندی و دیگر صاحب منصب انگلیسی بود التجا بردند و
 آنان نزد شاهزاده رفته متعهد ناوید هزار تومان شدند که پسر مظلوم را رها کند و او متعذر شد
 که چون محراب دین است ظانما شورش میکنند و با اصرار آنان اطمینان داد که با شورت
 ظانما صبح روزی دیگر نتیجه را خبر دهد و آنان مترصد بودند که صبح فردا مبلغی بیشتر دهند و آن
 مظلوم را خلاص کنند و بواسطه ملا بهرام از اجناسی پارسی خبر حاجی میرزا محمد قاضی وکیل الدوله
 افغان رسانند و او از ایشان اظهار تشکر کرده گفت هر قدر شاهزاده بخوابد میدهم تا ظان

مظلوم را

معلوم رانگشند و اینکه صبح بعد از سه اردو پانی سواره نزد حکمران رفتند جواب گفت که او را
 روانه اسلامبول کردم ولی در همان روز گذشته که چهاردهم شوال بود هنگام عصر خانکه
 در بخش سابق شرح دادیم با نامور مذکور و جمعی سوار بجای بلده در کرای مرزعه محمودی مین
 قلعه اسدان و صدر آباد برده چند عدد شرفی از مسکوک بدستش داده روانه کرد ولی
 از عقب فگلوله ساخته شهید نمودند و امر داد یکی از تهمای ربکت اخضر نموده جسدر را
 بالباس پنهان کردند چنانکه محل معلوم نشد و پسرانش پس از قتلش و بخش بسیار
 فقط کلاه نیر علامه پدرا در انصحر ایافتند و سنش در هنگام شهادت در حدود هفتاد بود
 و صورت زیارتی صادر از قلم حضرت عیض اعظم عبدالبهاچین مطور است و هستکه
 و فتکه ایادی العدوان و سفکت دمه علی الثری و اذافه سم
 الوردی و قطعنه اربا اربا فیا طوبی لک من هذک الشهاذه الکبری
 الخ و از متبلیغین وی در بزرگ آقاسی سید ابوالقاسم گبوه فروش که در
 وارده بر ویرا در بخش سابق ضمن فتنه سال ۱۳۰۹ در بزرگ گاشتم شیره تقوی و
 عبادت فبا من مسلمانان بود و برای حسن عقیدت و ارادت که بجای ملا ابراهیم
 داشت اینکه دانست از این فیه باشد بصد و تحقیق بر آمد و حاجی او را تبلیغ دید
 نمود و مردم بزرگ چون حال بد استند عده بهر س و ایمان و اخلاصش اکتفا کرده مؤمن
 شدند و از مخلصین و معروفین در امر ایهی شمرده شد تا چون واقعه شهادت شهید
 سببه بسال مذکور واقع شد طالبی با کله قند که خریده در دست داشت بزورش خیابان

گفت که در شکست و خون برحمت و بجانانه زنده مدتی ملازم بسترگشت تا در گذشت و ظالم
 مذکور از مستخدمین حکومتی حلال الدوله بود و برای اختلاف در مقدار قیمت بخرن گبوه که
 خواست از آن مظلوم بجزد بر آشفته مرتجب جنایت کردید دیگر آقا محمد رضا از اهل قریه
 محمد آباد تاجری دولتمند و فاضل و شاعر و منشی و خوشنویس، نیک اخلاق و معتقد محترم در یزد
 بود و در ریجان جوانی در حدود سال ۱۲۹۸ ایمان با امرای حاصل نمود و بصرف مال
 و بذل همت تبلیغ و خدمت پرداخت و خانه اش را محل تبلیغ و منزل مبلغین و مسافرن قرار
 داد و برادرش آقا علی و دیگر جوانان خود را هدایت کرد و عده را بساحل معرفت
 بدیعه وارد ساخت و صحبت عقیدتش در یزد و اطراف پیچید و اندک اندک
 شراره عدا و ناپرد بفضا سر بر کشید و در همان حال بعلت قوت ایمان و ثروت و قدرت
 و ریاست ارنیه محض ترفیه بهائیان معدود قریه حکمرانی آنجا را اختیار کرد و در آن
 و افشار امرای اندک اندیشه نکرد و بنوع آزاد و صریح همه جا گفتگوی دینی در میان
 آمد و برادرش نیز ضابط قریه شد و ملا علی اکبر پیشمار دو اخطار را تبلیغ کرد که بر فراز
 نمربی پروا اثبات واقعا نمود و اجاب در احتفال آنیکه بجانه آقا محمد رضا استند
 با صوتی رفیع تلاوت آیات و مناجات کردند چنانکه تا مسافتی دور بسیم مردم رسید
 و سادات قریه که معروف بکسارت و شرارت بودند بخصمیت برخاستند و نمی زار مالی را
 با خود متفق ساختند و مدتی آقا محمد رضا مقاومت و کشاکش نمود ولی سادات بدستیار
 صدر العلما و غیره از علمای یزد حکم قتل ویرا از میرزا سید علی مدرس و شیخ محمد تقی محمد

سبزواری گرفتند و حاجی سید جواد از روسا و قریه برادران سید باقر و سید عرب و
 دیگر سید اسد الله از اشرار الواط سفاک شهر را وعده مبالغی زر و سیم داده
 بر بختن خون وی مبعوث کردند و آقا محمد رضا در آن ایام بصد و عروس و از دو اوج بود
 و هنگامی که از بازار بجانہ اشس میرفت سه تن شیریند کور در در ب در بند قرب بازار
 محمد علیخان خلف مسجد امیر حقیق که نزدیک بجانہ خودش بود از عقب بر اید
 کلوله با کرده از پا در آوردند و این واقعه هنگام ظهر روز دوم ذیحجه سال ۱۳۱۰ واقع شد و
 حکمرانی بزد در قلمر وظل السلطان و میرزا محمد وزیر بزدی نائب الایاله بود و صین غسل کفن
 و دفن جسد غرقه خون هجوم اشرار شده بنامی زالت و بی احترامی خواستند و حکومت
 واقع شد و برادران شهید و مردم قریه نیز رسیدند و جسد را محترماً بجانہ اشس برده در
 خانه دفن کردند و روزی بعد مجلس تعزیت و تذکر بسیار باشکوهی در شهر فراهم نمود
 و امانی قریه در تلگرافخانه مجتمع شده تلگرافات عیدیه بطهران و اصفهان کردند و
 تجاریکه با آن شهید سرکار داشتند حاکم چون به کلی فریفته حسن اخلاقیش بودند مساعد
 نمودند تا حکم از طهران و اصفهان بجزارت مفید بن و اشرار رسید و قاتلین محقق شدند
 و حاکم خانه سید جواد جمال مذکور را که محرک قتل بود در بخت خراب کرد و بواسط
 گماشت و سعی در دستگیریشان نمود و وعده داد و بالاخره سید باقر نام ترس
 قاتلین را در چاه خانه یکی از پیشمازان پنهان یافته دستگیر کردند و در آنجا که نزد
 حکومت میآوردند بضر کلوله مقبول ساختند و حاجی سید جواد چند می فراری

و متواری گشت و عاقبت بدست حکومت افغانه مجبور شد و مجروح و مجروح شد
 و خانه او و برادرانش در محمدآباد خراب و ویران گردید و با بچه آقا محمد رضا در هنگام شهادت
 سی سال داشت و بنده از اشعارش چنین است سجا یا مشارق الانوار هلاوا
 یا مطالع الانسار که عیان شد جمال شمس ظهور عالم از روی او است پرانوار البشاره
 که آن بت طهارت پرده را بر گرفت از خسار عالم از مقدش گلستان شد گشت امکان
 ز چهره اش گلزار باد آرد شمیم جعد حبیب یار سه کاروانی از نایاب ماری از زلف او
 بچک افغانه پاره کردیم سحر و زنا یار ظاهر دلی چه سود که نیت چشم غبار
 قابل دیدار تا بجای ما بودیم خود مشغول و قمار بنا عذاب النار خوانده ام خلق را بخت بر دم
 لم یزدیم دعای غیر فرار آنچه باشد شغای هر زبون لایز و ظالمین غیر خسار گرسی
 صاحب بصیر باشد کی کند نور شمس را انکار چشم جفا از او کنیید طلب دیده جویند
 یا اولی الابصار تا ببینید جلو مقصود سختی است بر در و دیوار ماکه نامور و عظیم
 از حق از تو انکار است و یا اظهار گرتوراکوش استماع بود با خصوص انشوع
 الانسار خیز و بردار یکقدم از شوق بیضا طالبان بگذار این سخن است چون
 شوی واقف ذکر یاران بمشرق الاذکار مرده یاران رسید بوم لقا گشت
 ظاهر جمال غیبی و بعد از آقا محمد رضا برادران و اعیان ایشان در امر اسی نمایان
 و در خان بودند خصوصاً آقا محمد حسین بن آقا علی مذکور که بواسطه عم بزرگوار در صنعت سن
 وارد امر اسی شد و اشتغال و اشتداد یافت و زیارت بعکاشناقه خندی در جواب

۱۰
غنايت اقامت کرد آنجا حسب الامر قریب دو سال در حجره تجارت افغان در بیروت ماند
و دوبار دیگر نیز بمحضراهی زلفه زیارت نمود پس عودت بایران کرد و هنگام شهادت عمو
چنانکه نویسنم حاضر بود و بعداً مهاجرت بر فتنجان کرد و در مرزعه توق اقامت جست و
و چار نفرض و خط از طرف امانی گشت و چون شیخ محمد تقی مجتهد محرک فتنه و فساد
ناچار با چند تن از ارجاب فرار بکوچهستان نموده تنواری و مخفی گشتند و مدت دو ماه
رہسپار در کوهسار گردید و بعداً مسافرهای پی در پی برای نشر امر اسی کرده موفق
بخدمت نمایان گشت و او نیز طبع شعر داشت طایر تخلص می نمود و بنده از اشعارش
چنین است بهار موہبت خرمی بہستان داد رموز عشق بیاد ہزار دستان داد
چمن قبای عبودیت بفا پوشید حسن خلعت گل زینتی بہستان داد شقایقش کہ
دلیلی زہر حیاتق بود گنود چہرہ و تبریک عید رضوان داد ز شاخ سر و خردوشی ز قیران
بزخواست و لیک داد سخن بیل خوش الحان داد شہی کہ گشت بکین برار یک
توحید بیک نظارہ بحیم جهانیان جان داد چہ باز مہر و صالحش ز شرق عہد دید
بندہ منزلت آفتاب تابان داد لوای فضل و عطا مرتفع نمود چنان کہ مور از کرم
حشمت سلیمان داد سرود کہ حضرت یعقوب نوشد آب حیات چہ جای یوسف او در چہ
رشدان داد در ابتدا ز رہش جان بسی فدا کردم دوبارہ باز مر جان لب مرا بخا داد
حکایتی است کہ از حکمتش بسی عجیب بطرہ تاب و بطایر دل پریشان داد ایضاً
* از گلشن آہی آمد بہار دیگر بیل زند تقنی بر شاخار دیگر در سار عشق مطرب

بنواز صوت شهنواز کاشب شرابی قتی دارد خار دیگر آن یوسف معانی در مصر و هند
 بگرفت زین بشارت دلها قرار دیگر بیکاره بیخ برافروخت از شرق در لانی گام روزگار
 عشقش دارد شرار دیگر در بوستان خردش از قیران برآمد سردی کشیده قامت در جو مبارک
 در ابتدا فکندم سرده مصاف عشقش آیا شود که سازم ایثار بار دیگر ترکیب لفظ طاروش
 بود و لیکن آنکو هر معانی دارد عیار دیگر دیگر حاجی شیخ زین العابدین
 ابراری والدش میرزا محمد رضا در بزد از اهل علم و صاحب محراب مبر بود و پیوسته از این
 طائفه هنگام فتن و فترتات امامی حمایت در رعایت کرد و لوحی از قلم ابی دحی وی صمد
 صد دریافت و شیخ زین العابدین بسال ۱۲۴۴ در بلد مذکور متولد شده نشود و ما یافت
 تحصیلات ادبیه فارسیه و عربیه کرده فقه را نزد علامه محمد مجتهد اردکانی تلمذ نمود و معارف علم
 و فضل و قدس و تقوی گشت و در مدرسه معروف بمجلسی صفدر خان تدریس علوم دینی
 پردهت و امامت جماعت کرد و او خود کیفیت فوز با بیان بدیع و جانش را در امر
 ابی بنیلقین نگاشت چون پدر را ایام حیات با فر رسید حقیر را بنحور طلسمید و
 بقبول ظهور جدید ترغیب و در تحقیق مطالب توفیق نمود اتفاقا حاج میرزا محمد علی
 که از پسر عموی حقیر بود از مشهد بیزد دارد و بعد از چندی اقامت که بدیار خود مراجعت
 کرد چند جزوه از مکاتیب خطی وی که بسیار خوش نوشته شده بود جا ماند و بدست
 حقیر رسید از مشاهده آن جزوات دانستم که این کلمات را در هیچ یک از کتب اسلام
 ندیده ام لذا با برادر همسال خود آقا میرزا عبدالحسین کشف را از نمودم و از مؤلف آن

بکسبدم

چون برآید از خصال پسر عمومی مذکور متعلق بود از راه قباس تصور گفت شاید با
 بانی باشد با دیگر بر آن جزوات نظر و در کتابخانه محفوظ نمودم در خلال این احوال جمعی
 از مشوین امتی که از اعتراف و محترمین بودند با حقیر گرم معاشرت شدند و کمال محبت
 بنمودند در پرده پاره مطالب میگفتند و زمانی از شیخ حسینی میسرودند وقتی
 ذکر حضرت اعلیٰ مینمودند اشک اشتیاق بر رخسار میرنگشیدند و سید رشتی را از
 مؤمنین منقطه بیان مینمودند حقیر را بخاطر رسید که والد مرحوم از مجالست سید رشتی
 با نقطه اولی اشاره نموده و از مرتب ارادت انعام فاضل بر آن جوان تاجر صحبت
 میفرمودند توجه تذکر بر حقیر را منقلب نمود و حالات مشوین مضطربم ساخت
 بطوری بی اختیار گفتم چرا کشف را ننگینید و منقلب را ابراز نماید شما که بزهد
 و ورع معروف و با دانا نماز شب شهوید اینگونه نفوس قطعاً بانی نخواهید بود
 زیرا بانی مآثرک واجبات و عوامل منہیات اند حال شما را بخدا اگر خبری دارید
 مرا مطلع سازید زیرا در این مورد از مرحوم والد وصیت دارم یکی از آن مشوین
 که نهایت احترام را بایشان مینمودم گفت که این شیخ که بسینه شما عابد و ذریعتم شما
 زاهد با بنید و از بنندگان نیستید جلیل آنچه در ترک واجبات درباره ما شنیده
 صرف تبیان است و عاری از صدق و برهان باری رسته سخن دراز و باب
 بحث و گفتگو نباشد ولی عمر جمعی کوتاه بود و تجربه قطعی حاصل نگردید تا روزی مرزا
 علی اکبر نام که از آشنایان بود پاکت دسته امانتی تسلیم حقیر نمود و کاغذ مرسل

شیخ احمد پسر شیخ حنجر کرمانی بود در کاغذ نوشته بود (شنیدم طالب حتی لذا
 این کتاب و جزوات را برای شافریستادم که مطالعه کنی) کتاب بیان فاکر
 بود از فرانت آن ظهور امام روحی له الفداء یقین حاصل شد ولی آن جزوات دلیل
 بر وصایت صبح ازل بود و یکی از آنان رد بر جمال قدم درین جزوه صبح ازل باوه سر
 کرد و هرزه درانی نمود و آنست که فحش و بهتان رویه عاجزان است و دلیل بر غیر
 از برهان باری سه سال حال بدینمواال گذشت تا جوانی از طلب که حاشیه ملا
 عبدا لله در منطق میخواند از عالم با خبر شد و حیرت را بجانه حضرت شهید محمد ابادی حاج
 شیخ محمد رضا ارائه طریق کرد در این مجلس بخدمت حضرت حاجی میرزا جعفر علی میرزا
 اسد الله اصفهانی رسیدم صحبت شروع شد عرض کردم در حقیقت نقطه اولی
 روحی له الفداء شکی ندارم لذا صحبت حصر در شناسائی حضرت بهاء الله و صبح ازل
 شد روز دیگر با حضرت شیخ صادق که از اهل فضل و کمال بود وارد صحبت شدیم
 چون سمنند سعادتیم بکنند بهائیت افتاد حضرت حاجی میرزا جعفر علی ماراد داع فرمود
 و بجانب شیراز بسیار غرض در فراغت از محراب منبر بحضور حاجی شیخ صادق
 رسیدم و از آثار و آیات زیارت بمنمودم تا روزی در خانه حاج مذکور در کتبت
 حضرت درقا و سید میرزای افغان را نمودم جناب افغان پاکتی مرحمت فرمودند
 در آن دو لوح که یکی عربی مفصل و دیگری فارسی و مختصر که از حضرت بهاء الله بود
 زیارت شد در لوح فارسی میفرمایند درین ایام ناله و حنین منابرد و اینها
 مرتفع

مر رفع چه که از برای ذکر و ثنای حق جل شانہ وضع شدہ حال
 محل و مقوم معرضین مشاهده میشود دانستم کہ وقت امتحان بہت نزدیک
 حتم کردم کہ کلمہ بر زبان زانم ولی جلی منوط بودم کہ مبادا در ارکان امانت خطایی
 وارد آید و اجاباً نیز بحال مرقت را میفرمودند و معاشرت نمی نمودند غافل از آنکہ
 حب جانان در دل عاشقان پنهان نشود و روح دیانت با حب ریاست
 مجتمع نگردد لذا بی اختیار تعرض معرضین را جواب میدادم و علامت معرضین را متقاد
 میکردم تا حسن طالب کہ از ائمہ جماعت بود بر نقطہ اولی روحی لہ الفدا تعرض کرد
 جواب سخت دادم (این آخوندکی بود کہ میگفت تا من درین خلق ہستم امام نباید ظهور
 فرماید) اصرار جمعی از مومنین را در تبری از امر تہ اسکار کردم باری در این ایام چند
 تن از علما بیعرض کہ مرجع عامہ بودند فوت نمودند ریاست شیخ حسن سبزواری و فرزندانش
 منحصر گردید جلال الدولہ حاکم یزد شد رؤسا، شرح و عرف در پی جمع زعارف افتادند و
 بقفل عامی و عارف اقدام نمودند شہر ضوضاء شد و فتنہ و غوغا بر خاست عارف باقیہ
 علی سبزواری شبید شد استاد مہدی با سہ نفر دیگر در چند افتادند حاجی ملا مہدی را با دو
 پسرش مغلولہ از خویدک آوردند آقا علی صہب را طناب انداختند ملا باقر و میرزا علی صہب
 و میرزا حسن را شبید نمودند استقامت میرزا حسن کہ جوانی نوزدہ سالہ بود قیامت کرد
 و فریاد ال من ناظر بظرفی عارف سبزواری عبرتہ لنا ظہر من شد در ہین حال علما مجلس
 آراستند و مراد آن مجلس خواستند کہ بر قفل حاج شیخ صادق رقم زدند و در صد و

حکم مذاکره کردند و در کفر و ایمان او مشاوره نمودند من سکوت نمودم و در وادی حیرت مبهوت
 شیخ بزرگوارسی که رئیس العلما بود گفت چرا سخن نگویی و لا دفعم تنانی اسلام در خست است
 در خست هزار ساله سید امام در پدر این چه جای خاموشی است گفتم اسلام در نهایت
 قوت است و مرد همین آن در نهایت جرات بطوریکه خون هر گیاه بریزند و با هر جنوا
 بستیزند امر در علما اعلام و محجبین اسلام که نائب امام و حافظین شریعت سید امام اند
 در عتبات عرش در حالت حمی و حاضرند و ازین آشوب خونریزی بجزیر خوبست اول
 حقیقت حال بر آنان آشکار گنیم و کسب دستور نمایم تا آنچه را نامور شدیم معمول نمایم
 و علاوه من منظور را از قتل شیخ صادق نمیدانم اگر مقصود این است که بکفر بابی کشته شود
 چه نتیجه دارد همه این کشتنها چه فایده و اگر میخواهید از بابی شدن مردم جلوگیری نمایند اینره که
 نو میرود بزرگستان است زیرا این شخص معروف بفضائل و تقوی است وقتی کشته شد
 بیشتر اهلیت پیدا نماید و مردم را بسوی خود کشاند پس خوبست این اهلیت قطع کند که
 هر کس بگوید فلانی بابی است او را تنبیه کنند و با ممتهم محبت و در بابی نمایند تا مردم بظن
 رغبت نمایند و از سوء رفتار ما نشنت پیدا نکنند این گفتار آتش حرص و غضب اهل
 مجلس را تاباند بطوریکه از کشتن حاج شیخ صادق منصرف شدند بعد از مذاکرات دیگر که آیا
 بعتبات بفرستند یا نه مجلس متفرق شد باری در هر زاویه صحبت از کشتن بابی و بهائی است
 روی خلق باز در بان نشان دراز است کنایه بگویند در مجالس اذیت روحی میکنند علما و در فکر کفر
 و منکر و غیر مسجد حقیر افتادند حقیر هم که خیال دیگر در سر و هوای دیگری مد نظر داشتم مصمم حیرت